

[مشتق 2](#_Toc530391806)

[تنبیه اول: بساطت یا ترکب مفهوم مشتق 2](#_Toc530391807)

[نقد نظریه مرحوم نائینی 2](#_Toc530391808)

[انتزاعی بودن مفهوم شئ 2](#_Toc530391809)

[نکته 3](#_Toc530391810)

[اختیار شق دوم از کلام سید شریف 3](#_Toc530391811)

[اشکال مرحوم آخوند به صاحب فصول 4](#_Toc530391812)

[تنظیر 5](#_Toc530391813)

[جواب استاد به اشکال مرحوم آخوند 6](#_Toc530391814)

**موضوع**: تنبیه اول /مشتق /مقدمات علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد بساطت و ترکب مفهوم مشتق بود. سید شریف فرموده بود مفهوم مشتق باید بسیط باشد زیرا اگر مرکب باشد( یعنی مشتق مرکب از ذات و مبدا باشد) دو شق وجود دارد یا مفهوم ذات( از کلمه ذات تعبیر به شی نیز میشود) داخل در مفهوم مشتق است یا مصداق شئ داخل در مفهوم مشتق است. مفهوم شئ داخل در مشتق باشد لازمه اش تبدیل عرض عام به ذاتیات است و اگر مصداق شئ داخل د ر مفهوم مشتق باشد لازمه اش انقلاب قضیه ممکنه به ضروریه است. صاحب فصول در مقام جواب از سید شریف فرمود ما شق اول را اختیار میکنیم و مشکلی پیش نمی­آید زیرا بحث ما معنای لغوی است و ربطی به بحث های منطقی و فلسفی ندارد و در معنای لغوی نیز چنین تالی فاسدی وجود ندارد. مرحوم آخوند درمقام جواب از صاحب فصول فرمود اصطلاح منطقی و فلسفی نیز از معنای لغوی اخذ شده است پس اشکال سید شریف هنوز باقی است. بعد در مقام جواب از سید شریف فرمود ما اگر قائل به دخول مفهوم شئ در مشتق شویم مشکلی پیش نمی­آید زیرا این مفاهیم فصل حقیقی نیستند بلکه فصل های مشهوری و اظهر آثار است. مرحوم نائینی در مقام جواب از مرحوم آخوند فرمود و لو اینکه ناطق و امثال آن فصل حقیقی نیستند ولی ناطق حقیقتش نفس ناطقه است و اگر مفهوم شئ داخل در مشتق باشد عرض عام جزء ذات شده است.

# مشتق

## تنبیه اول: بساطت یا ترکب مفهوم مشتق

### نقد نظریه مرحوم نائینی

ایشان فرمودند و لو اینکه ناطق به معنای مدرک کلیات و غیر آن از فصل های مشهوری است و فصل حقیقی نیست اما ناطق به معنای نفس ناطقه فصل حقیقی است حال اگر مفهوم شئ به این معنا داخل در ناطق باشد باز هم اشکال سید شریف باقی است.

به نظر می­آید که این ادعا نیز درست نباشد زیرا ما نمیتوانیم به کنه و حقیقت اشیاء پی ببریم و به آنها علم داشته باشیم فلذا اینکه مرحوم نائینی میفرماید حقیقت انسان نفس ناطقه است درست نیست و جواب مرحوم آخوند درست است و اشکال سید شریف از بین میرود و مشکلی از جهت مقوم شدن عرض عام به وجود نمی­آید چون حقیقت اشیاء در درسترس ما نیست.

اما باید توجه داشته باشیم بالاخره هر موجودی یک حقیقتی دارد و لو اینکه در دسترس ما نباشد و ما نقل کلام میکنیم به همان مشتقی که از حقیقت چیزی ساخته شده است و بعید است که از حقیقت اشیاء مشتق اخذ نشده باشد. فلذا همان مشتقی که از حقیقت چیزی ساخته شده است و فصل حقیقی آن چیز است اگر مفهوم شئ داخل در مفهوم آن مشتق باشد لازمه اش تبدیل عرض عام به ذاتیات است پس هنوز اشکال سید شریف باقی است.

### انتزاعی بودن مفهوم شئ

به اشکال سید شریف جواب بهتری داده شده است و آن عبارت است از اینکه مفهوم شئ در خارج ما بحذاء ندارد تا لازمه ی دخول مفهوم شئ درمفهوم مشتق اشکالی به وجود بیاورد شاهد این مطلب این است که لفظ شئ منطبق بر خالق و مخلوق، موجود و معدوم و .... میشود در حالی که اگر مفهوم شئ در خارج ما بحذاء داشت نباید چنین انطباق هایی درست باشد. فلذا درجواب سید شریف گفته میشود که ما قائل به دخول مفهوم شئ در مفهوم مشتق میشویم و تالی فاسدی نیز به وجود نمی­آید زیرا مفهوم شئ یک امر انتزاعی است و در خارج ما بحذاء خارجی ندارد تا تبدیل عرض عام به ذاتیات شود.

#### نکته

اساسا در اشکال سید شریف حرفی از لزوم تالی فاسد به میان نیامده است بلکه این بحث در رابطه به مراحل فکر است[[1]](#footnote-1) و ربطی به بحث وضع مشتق و معنای لغوی مشتق ندارد فلذا معلوم نیست که اشکال سید شریف وجود تالی فاسد باشد.

### اختیار شق دوم از کلام سید شریف

سید شریف فرمود اگر در معناى مشتق، مفهوم «شى‏ء» را اخذ نكنيد بلكه مصداق شى‏ء را بياوريد، تالى فاسدش اين است كه قضيّه ممكنه خاصّه به ضروريّه، انقلاب، پيدا مى‏كند. در قضيّه «الانسان ضاحك» كلمه ضاحك، مشتق است اگر مصداق شى‏ء در معناى آن مأخوذ باشد، معناى قضيّه مذكور چنين است: «الانسان انسان له الضّحك» زيرا در مثال مذكور، مصداق شى‏ء، خود انسان است و طبق فرض دوّم شما در معناى مشتق، مفهوم شى‏ء را اخذ ننموديد بلكه مصداق شى‏ء را در آن اخذکرده اید.

صاحب فصول در جواب از سید شریف میفرماید:

اولا در قضيّه مذكور و امثال آن، محمول قضيّه، مصداق شى‏ء به نحو مطلق نيست‏[[2]](#footnote-2) بلكه مصداق شى‏ء محمولی است كه مقيّد به قيد است يعنى انسان مقيّد به ضحك محمول است بنابراين، محمول قضيّه، مصداق شى‏ء به‏طور كلّى و به نحو اطلاق نيست بلكه محمول ما مصداق شى‏ء مقيّد به‏ قيد و موصوف به وصف است.

و ثانیا بايد آن قيد و وصف را ملاحظه كنيم اگر قيد از قبيل ناطقيّت باشد، در اين صورت، ثبوت ناطقيّت براى انسان، ضرورت دارد امّا اگر وصف و قيد از قبيل ضحك و كتابت باشد، در اين صورت، آنها براى انسان، ضرورت ندارند يعنى انسان مى‏تواند ضاحك و كاتب باشد ولى كتابت و ضحك براى انسان ضرورتى هم ندارد و یا آن قید برای انسان ضروری العدم است مثلا گفته میشود انسانی که مقید به وصف قدرت بر جمع نقیضین است که در این صورت چون قید ضروری العدم برای انسان است پس خود انسان نیز ضروری العدم میشود

بنا بر این مطالب، شما فرموديد قضيّه «الانسان ضاحك» قضیه ممکنه است، حال اگر ما مصداق شى‏ء را در معناى ضاحك اخذ كنيم و قضيّه به اين صورت درآيد «الانسان انسان له الضّحك» آيا قضيّه مذكور از امكان به ضرورت منقلب مى‏شود؟

در جواب گفته میشود که هیچ گونه تغییری حاصل نمیشود و معناى «الانسان ضاحك» عبارت است از «الانسان انسان له الضّحك» و واضح است كه نفس انسانيّت، براى انسان، ضرورت دارد نه انسان مقيّد و موصوف به ضحك و كتابت.

#### اشکال مرحوم آخوند به صاحب فصول

ایشان در مقام جواب از صاحب فصول میفرماید:

اگر محمول فقط مقید است یعنی وقتی گفته میشود «انسان له الضحک» در حقیقت محمول فقط انسان است و لو اینکه تقیید داخل است ولی قید از محمول خارج است و لحاظ نشده است. در این صورت اشکال باقی است یعنی قضیه ممکنه منقلب به قضیه ضروریه شده است زیرا انسانیت برای انسان ضروری است.

و اگر مجموع قيد و مقيد باهم محمول واقع شده و شى‏ء له الضحك كه وصف و موصوف است با هم بر انسان حمل شده است مى‏گوئيم: قضيّه الانسان شى‏ء اى انسان له الضحك به دو قضيّه منحل مى‏شود كه يكى از آن دو ضروريّه و آن ديگرى ممكنه است:

1- قضيّه الانسان انسان كه ضروريّه است.

2- الانسان له الضحك كه ممكنه است.

دليل انحلال

گفته شده است الاوصاف قبل العلم بها اخبار و الاخبار بعد العلم بها اوصاف.

توضیح الاوصاف قبل العلم بها اخبار: اوصاف يعنى چيزهايى كه در ظاهر كلام به صورت وصف آمده‏اند و بالمطابقه از اوصاف هستند. اگر همين وصف پيش از علم مخاطب و مستمع بكار رود [يعنى هنوز مخاطب از آن وصف اطلاعى ندارد] باطنش اخبار خواهد بود و بالملازمه از آن وصف خبر دادن است. مثلا شنونده نه از ملاقات شما با زيد خبر دارد و نه از عالم بودن زيد و شما در مقام اخبار مى‏گوئيد: «لقيت زيدا العالم» كه زيد را به صفت علم وصف كرده‏ايد، و خبر از ملاقات با او داده‏ايد ولى خود «زيدا العالم» باطنا يك خبر است «اى لقيت زيدا و هو عالم» پس ظاهرا يك كلام است ولى به دو كلام منحل مى‏شود.

توضیح و الاخبار بعد العلم بها اوصاف: اخبار يعنى كلماتى كه در ظاهر به صورت خبر آمده و بالمطابقه خبر است، اگر پس از علم مستمع بكار برده شوند، باطن آنها اوصاف خواهد بود و بالملازمه اوصاف هستند نه اخبار. مثلا اگر گفته شود: «لقيت زيدا و هو العالم»، اين عبارت در واقع دو خبر است ولى شنونده از قبل مى‏دانست كه زيد عالم است، پس در باطن گويا گفته شده است: «لقيت زيدا العالم.»

حال ما نحن فيه از قسم اوّل است. يعنى گرچه در ظاهر به صورت وصفى گفته است:«الانسان شى‏ء له الضحك» ولى چون شنونده از وصف ضاحك بودن انسان بى‏اطلاع است، گويا گفته است: «الانسان شى‏ء اى انسان و هو له الضحك او ضاحك»، در اين‏ صورت قضيّه اوّلى ضروريّه و قضيّه دوّمى ممكنه است.

نتيجه: حق با سید شريف است و اشكال انقلاب ممكنه به ضروريّه پيش مى‏آيد، ولى نه به نحوى كه به گفته سید شريف انقلاب به يك ضروريّه باشد، بلكه انقلاب به يك ضروريّه و يك ممكنه پيش می­آید و ظاهرا مرحوم آخوند میخواهد بگوید که در این مطلب خلاف ظاهر است

##### تنظیر

مرحوم آخومد در ادامه تنظیری را مطرح میفرمایند و آن عبارت است از اینکه اتّصاف موضوع به وصف عنوان محمول( عقد الحمل) انواعى دارد:

1- گاهى به نحو ضرورت است و ثبوت محمول براى ذات موضوع بالضّرورة است.مثلا «الانسان حيوان ناطق بالضّرورة» قضيّه ضروريه است

4- گاهى به نحو امكان است. كه نامش ممكنه خاصّه است.

و صورتهای دیگری که درمحلش بیان شده است

و از طرفی ذات موضوع به وصف عنوانى خود موضوع (عقد الوضع)مورد اختلاف است:

شيخ الرئيس ابن سينا فرموده است: «اين اتّصاف به نحو فعليّت است، يعنى وقتى مى‏گوئيم: «الانسان كاتب» منظور آن موجوداتى است كه در خارج در يكى از ازمنه ثلاثه موجود مى‏شوند، امّا آنجا كه تا آخر هم فردى پيدا نخواهد شد نمیتوان گفت: الانسان کاتب

و جناب فارابى فرموده است: «اين اتّصاف به نحو امكان است يعنى همين اندازه كه ممكن باشد كه ذاتى در خارج موجود شود كافى است تا قضيه درست كنيم و محمولى را براى آن بار كنيم.»

بنا بر این مطالب: همان‏طورى‏كه عقد الوضع قضيّه به يك قضيّه منحل مى‏شود «و الانسان اى الموجود الذى صدق عليه الانسان» هكذا عقد الحمل قضيه هم به يك قضيه منحل مى‏شود و «ضاحك اى شى‏ء ثبت له الضحك پس باز هم اين مطلب منطقى، شاهدى بر انحلال قضيّه الانسان ضاحك به دو قضيّه ضروريه و ممكنه است. و همان گونه كه قبلا نتيجه گرفتيم، اشكال دارد.

##### جواب استاد به اشکال مرحوم آخوند

اینکه مرحوم آخوند فرمود اگر محمول انسان است و قید لحاظ نشده است انقلاب لازم می­آید درست نیست زیرا باید توجه داشت که درست است قید از محمول خارج است ولی تقیید داخل در محمول است فلذا محمول را به حصه ی خاصی تخصیص میدهد و آن حصه خاص انسانی است که دارای ضحک است و انسانی که دارای ضحک است ممکنه است پس اشکال ایشان وارد نیست.

و از طرف دیگراینکه مرحوم آخوند فرمود اگر محمول مجموع قید و مقید است باعث انحلال میشود درست نیست زیرا اولا انحلال به دو قضیه ممکنه و ضروریه خلاف ارتکاز است. بله ما قبول داریم که وصف قبل از اینکه خبر از او داده شود وصف است ولی باید در نظر داشت که حین حمل محمول به صورت مقید حمل میشود. و اینکه قبل از علم خبر بوده است دلیل نمیشود که در حین حمل اخبار نیز مد نظر باشد بنا بر این وقتی مجموع مقید و قید با هم حمل شدند در حکم قضیه واحد هستند و یک مجموع بر یک موضوع حمل میشود پس در ما نحن فیه که به صورت مشتق مطرح شده است باید لحاظ وصفی آن را در نظر گرفت نه اینکه لحاظ خبر آن نیز مورد نظر قرار بگیرد.

و ثانیا بر فرض که انحلال به وجود بیاید باز هم مشکلی نیست زیرا این گونه انحلال ها تحلیلی است و اینکه مصداق شئ در مفهوم مشتق اخذ شده باشد این است که وقتی تحلیل میکنیم منحل به دو قضیه میشود این که تالی فاسد نیست. اصلا تحلیل به سه قضیه شود این تحلیل های عقلی مضر به مطلب نیست.

1. گفته شده است مشهور- در علم منطق- فكر را چنين تعريف كرده‏اند: «الفكر هو ترتيب امور معلومة لتحصيل امر مجهول» فكر، اين است كه انسان، چند امر معلوم را مرتّب كند و از آن «امور» مجهولى را كشف نمايد.مى‏دانيد كه اقلّ جمع منطقى دوتا است لذا بايد حدّ اقل، دو «امر» و دو شى‏ء را در كنار يكديگر قرار دهيم تا از آن، امر مجهولى را كشف كنيم. اشكال: لازم نيست حدّ اقل دو امر را مرتّب نمائيم تا به مجهولى پى ببريم بلكه گاهى از يك امر، مجهولى را كشف مى‏كنيم و آن عبارت است از اينكه:

   در منطق، ملاحظه كرده‏ايد كه مى‏توان در تعريف يك شى‏ء، فصل قريب را ذكر كرد و گفت «الانسان ناطق» در موردى كه «معرّف» ما «ناطق» هست، تنها از طريق فصل قريب مى‏توان با «انسان» آشنا شد و آن را شناخت در مثال مذكور، دو امر نداريم بلكه با يك امر- ناطق- انسان را معرّفى كرديم پس چرا شما در تعريف فكر گفتيد هو ترتيب «امور» معلومة لتحصيل امر مجهول.

   جواب: شارح مطالع از مشهور، دفاع كرده و فرموده‏اند اشكال مزبور وارد نيست. كلمه «ناطق» مشتق و از نظر معنا مركّب است يعنى لفظ ناطق، صورتا و ظاهرا يك امر است ولى در واقع، دو شى‏ء و دو امر است معناى ناطق «شى‏ء له النّطق و ذات له النّطق» است پس ناطق از دو امر مركّب شده: الف: شى‏ء و ذات ب:ناطقيّت.پس در مثال مذكور و مادّه نقض شما هم از امور و «امران» به مطلبى پى‏برديم نه از «امر واحد». [↑](#footnote-ref-1)
2. [↑](#footnote-ref-2)